

روایت

در جست‌وجوی آدابی دیگر برای ورزشگاه

کیسو فغفوری

● سرانجام اتفاق افتاد؛ یکی از مطالباتی که همواره از سوی بخشی از زنان علاقه‌مند مطرح می‌شد؛ یعنی حضور قانونی در ورزشگاه آزادی برای تماشای فوتبال. زنان فوتبال‌دوست آتش اشتیاق حضور در ورزشگاه را به شکل‌های گوناگون از لباس میدل و ظاهر میدل تا خودسوزی، اعتراض و کمپین نشان داده بودند. اولین اعلان این مطالبه را می‌توان در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۴ دانست و بازی ایران با بحرین. ما توانستیم در نیمه دوم بازی وارد ورزشگاه و جایگاه شویم. زنانی که برای ورود آسیب دیدند و حالا شاید خاطره‌های آن حضور را بتوانند در جمله‌ای در فیلم «آفساید» بيشنوند؛ اما این‌بار همه چیز فرق داشت. هشتک‌های #یا من به ...ورزشگاه بیا، با زنان _ایران_کامبوج و توییت‌هایی که در شبکه‌های اجتماعی خطاب به فیفا منتشر شد، بازتاب‌کش‌ها و جدال‌ها و بیان احساسات زنان در این حرکت جمعی بود. زنان ایرانی علاقه‌مند دو شب بیدار ماندند تا بتوانند بلیت این مسابقه یعنی مسابقه تیم ملی و کامبوج را خریداری کنند. هرچند آنان صبح روز شنبه از بازشدن سایت و اختصاص جایگاه جدید، از این نحوه اختصاص بلیت و خرید آن مایوس بودند.آنان با اشک، شوق و شادی و آندوه و جدال با دیگرانی که این راه را مستخره و بی‌نتیجه می‌دانستند، این ۴۸ ساعت را پشت سر گذاشتند و با امیدواری منتظر اختصاص جایگاه‌های جدید در ایـن چند روز باقی‌مانده تا بازی هستند. فقط زنان ایرانی علاقه‌مند می‌توانند آن چنان پیگیر باشند که دو شب برای خرید بلیت تلاش کنند. آتانی که نتوانسته بودند در نیمه‌شب پنجشنبه بلیت خریداری کنند، شب شنبه هم بیدار ماندند تا شاید جایگاهی باز شود و دوباره بخت دریافت بلیت را از دست ندهند. از این شور و خف و خنده‌غ زنان در اکثر رسانه‌های مکتوب ایران سخن گفته شده و در صفحه اول خود به اشتیاق زیاد زنان برای دریافت بلیت‌های ورزشگاه و بازی ملی که شاید در حالت عادی کمترین تماشاگر را داشت، توجه کرده‌اند. تیتُرهایی مانند جشن صندلی‌های بنفش، ورزشگاه آزادی دیگر صد هزار پـسری نیست، مسیر آزادی برای زنان دشوار نیست، توصیه‌های مردانه برای روز زنانه، تماشاگران بنفش، زنان در آزادی، سهم ناچیز زنان در ورود آزادانه به آزادی، زنان دنبال بلیت؛ فدراسیون دنبال مجوز، بر صفحه اول روزنامه‌ها نشست. درحالی‌که انتظار می‌رفت سازندگی نیز به این موضوع پردازد، صفحه اول آن به فیلم رد خون اختصاص داشت؛ اما نکته‌ای که دراین‌میان مطرح بود، نحوه برخورد زنان و مردان غیرعلاقه‌مند بود. بسیاری فارغ از توجه به مسیری که طی شده است، سال‌ها و لحظه‌هایی را که در آتش این علاقه‌مندی پشت سر گذاشته شده است، به یادشین پدر یار و ناامیدی مشغول شدند. چند نکته در این بحث‌ها مشترک بود: «این همگی که برای زنان در نظر گرفته شده است، با درخواست فیفا ممکن شد و کسانی که پا به آزادی می‌گذارند و بلیت را خریداری کرده‌اند، بخشی از نقشه و برنامه نمایشی فدراسیون شده‌اند». «زنانی که بلیت تهیه کرده‌اند، هیچ‌گونه آشنایی با آداب و ورزشگاه ندارند و فقط برای رفع هیجان و نه علاقه‌مندی به ورزشگاه می‌روند». «زنان وارد بازی‌ای شدند که تماشاگر نداشت و شاید در حالت عادی کمتر از چهار، پنج هزار نفر به تماشای آن می‌رفتند. حالا آن کسی که سود برده، فدراسیون است؛ هم به خاطر بلیتی که گران فروخته است و هم به خاطر تماشاگرانی که به ورزشگاه آورده است». هرچند عده‌ای هم با زنان همراهی و همدلی کردند؛ اما حتی آنان هم سعی داشتند به‌عنوان یک بزرگ‌تر و باتجربه‌ شیوه حضور در ورزشگاه را به آنان یاد دهند؛ اما اینها فقط بخشی از نظرات کمتر جنسیت‌زده و تحقیرکننده‌ای بود که در این مدت نصیب ما زنان علاقه‌مند شد؛ ما زنانی که معتقدیم این قدم، کوچک اما مؤثر است که به دلیل پافشاری بر این مطالبه می‌دست آمده است؛ مطالبه‌ای که تا رسیدن به بازی‌های باشگاهی هم ادامه پیدا می‌کند. این اتفاق یک پیروزی دیرهنگام برای زنان است. آنان توانستند خواسته خود را تبدیل به یک مطالبه جمعی کنند. زیرساخت‌هایی که معصومه ابتکار، مشاور امور زنان ریاست‌جمهوری، اعلام کرد دو سال برای تهیه آن تلاش کرد، جز با حمایت فیفا برای حضور زنان ممکن نشد؛ اما نکته‌هایی که دراین‌میان نمی‌توان فراموش کرد، این است که زنان میانسال امروز که ۱۴، ۱۵ سال پیش این خواسته را مطرح جمعی کنند. زیرساخت‌هایی که فرزندان‌شان که با دغدغه کمتری در آینده بتوانند بر سکوهای این ورزشگاه بنشینند. زنانی که با پشت‌کار این مسیر را طی کرده‌اند، این بار همدلی را به شکلی دیگر به نمایش گذاشته‌اند؛ به‌گونه‌ای رشک‌برانگیز و بی‌سابقه. منتقدان چرا در نظر نمی‌گیرند که زنان علاقه‌مند می‌دانند که این گام نهایی نیست؟ چرا باور نمی‌کنند که هر حقی یا هر مطالبه‌ای گام‌به‌گام ممکن می‌شود. شاید این مطالبه برای تعداد زیادی نباشد، اما برای بسیاری مهم است و در نهایت آتانی که نسخه خود را برای زنان و دختران درباره حضور در ورزشگاه و آداب و رسوم آن بیان می‌کنند، چرا نمی‌پذیرند که شاید زنان ایرانی می‌خواهند به شیوه خود در ورزشگاه حضور پیدا کنند و با شیوه و منش خود هیجان و علاقه‌مندی خود را ابراز کنند و در نهایت چرا از این اتفاق به جای سرخوشی، مدام منفی‌بافی را گسترش می‌دهند؟ زنانی که اکنون بلیت در دست آماده‌اند تا پنجشنبه قبل از ساعت ۱۸ در ورزشگاه حاضر شوند، می‌دانند که راه زیادی به آهستگی برداشته شد و قدر آن را می‌دانیم.

روزنامه شتر

یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۹۸ و ۷ صفر ۱۴۴۱ • ۱۶ اکتبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۲۵۴۲ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۳ • اذان مغرب ۱۸:۰۰ • اذان صبح فردا ۴:۴۰ • طلوع آفتاب ۶:۰۴

روزنفرها

کارتون خواب

هری لامر تینک

جرايد: موسسه‌های مالی غیر مجاز ۲۶ هزار میلیارد تومان به تولت و مردم خسارت زدند



تلنگر

ضرورت ارتقای اختیارات مددکاران در نیروی انتظامی

۱۰ سال اخیر هم شاهد توسعه کمی و کیفی و علمی مناسب مددکاری اجتماعی در پلیس بودیم. در حال حلاضر علاوه بر مراکز مددکاری اجتماعی و مشاوره در کلانتری هم شاهد حضور مددکاران اجتماعی هستیم و به نظر می‌رسد ناجا برای حضورشان در پاسگاه‌ها برنامه‌ریزی کرده است. فکر می‌کنم در صورت معرفی بهتر و بیشتر این نقش مددکاران اجتماعی ایران، این تجربه می‌تواند برای جامعه جهانی هم قابل استفاده باشد. ارائه آموزش‌های تخصصی به مددکاران اجتماعی، حضور مؤثر در مجامع علمی و تولیدات علمی مرتبط با حوزه اجتماعی از جمله مددکاری اجتماعی، انجام پژوهش‌های مفید و... نیز از جمله اقدامات دیگر حوزه مددکاری اجتماعی ناجا محسوب می‌شود. بدون شک یکی از راه‌های قضا‌زدایی و کاهش پرونده‌های قضائی و ایجاد سازش بین شاکلی و متشاکلی و حتی اختلافات خانوادگی مراجعه‌کننده به پاسگاه‌ها وکلانتری‌ها و میانجیگری که در قانون آیین دادرسی کیفری بر آن تأکید شده است، می‌تواند از طریق تقویت مددکاری اجتماعی ناجا اتفاق بیفتد. بدون شک در این‌ راه نیاز است اختیارات قانونی مددکاران اجتماعی در نیروی انتظامی افزایش پیدا کند. فراموش نکنیم امنیت از مقوله‌های اساسی است که مرتبط از قبیل مرکز بازپروری زنان آسیب‌دیده اجتماعی، اورژانس اجتماعی و... گذرانده‌ند. ولی به دلایل اداری و حفاظتی امکان استقرار نیروی انسانی خارج از ناجا در این کلانتری میسر نشد تا اینکه موضوع از سوی ناجا پیگیری و اولین مرکز مددکاری اجتماعی و مشاوره ناجا در فرهنگ‌سرای جوان (خاوران سابق) تأسیس شد و بعد از حضور سردار نوریان به عنوان معاون اجتماعی ناجا، موضوع هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی توسعه پیدا کرده به‌گونه‌ای که الان دو دهه از تأسیس این مراکز می‌گذرد و اقدامات خوبی هم انجام شده است. دبیر کل فدراسیون جهانی مددکاران اجتماعی در سال ۱۳۹۶ برای شرکت در نخستین کنگره بین‌المللی شصت سال مددکاری اجتماعی به ایران آمده بود، او در بازدیدی که از این مراکز داشت، اعلام کرد ایران تنها کشوری است که در کلانتری-اولین محل رجوع مردم – مددکار اجتماعی مستقر دارد و بارها در مجامع جهانی هم به این موضوع اشاره کرد. رئیس انجمن بین‌المللی دانشگاه‌های (مدارس) مددکاری اجتماعی که سال جاری برای شرکت در دومین کنگره بین‌المللی مددکاری اجتماعی به ایران سفر کرده بود هم به این موضوع اشاره کرد. البته این توضیح لازم است که ارائه شود؛ منظور این نیست که در دنیا مددکاران اجتماعی در پلیس حضور ندارند، بلکه استقرار واحدهای مددکاری اجتماعی در اولین محل رجوع مردم یعنی پاسگاه‌ها و کلانتری‌ها متفاوت از سایر کشورهاست. در

افکار عمومی جهان با خبر تظاهرات وسیع کودکان و نوجوانان علیه سیاست‌گذاران محیط زیست در سراسر دنیا به هدایت دختر نوجوان سئوندی، گرتا تونبرگ ۱۶ساله، غافلگیر شد. به‌ویژه اینکه در همین دوران معلوم شد که گرتای ۱۶ساله از کودکی به تشخیص بالینی سندرم مغزی اسپرگر (طیف اتیسم) مبتلا است. به همین علت، قبل از اینکه گرتا از یک سال پیش فعالیت تک نفره خود را به‌عنوان فعال محیط زیست شروع کند، دچار مشکل در برقراری ارتباط چشمی بینافردی و اجتماعی، همراه با گوشه‌گیری، تندخویی و بداشتهایی شدید بوده است؛ به‌طوری‌که در ۱۱سالگی پس از دو ماه امتناع از خوردن به حالت بحرانی می‌رسد. در کتابی که مادرش به زبان سوئدی نوشته است، او از طرف خانواده‌ای صحبت می‌کند که دچار بحران شده، چون علاوه بر گرتا، خواهرش بیتا نیز دچار علائمی از مشکلات مغزی مشابه بوده و کتاب این شرایط را نتیجه بحرانی جهانی و سیستمیک در اداره جهان می‌داند که بخش بزرگی از آن مربوط به محیط زیست می‌شود. نویسنده این کتاب البته مادر گرتا، «ملنا اراتام»، خواننده اپرا (سوپرانو) در اروپا است که جزء سلبریتی‌ها محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد به علت این نظریه خانوادگی است که گرتا از هشت‌سالگی درباره تغییرات جوی و محیط زیست مطالعه می‌کند. گرتا پس از دست‌وپنجه نرم‌کردن طولانی با عوارض منفی سندرم اسپرگر، با حمایت خانواده تصمیم می‌گیرد با قدرت تمرکز افراطی و وسواسی روی جزئیات موضوع مورد علاقه‌اش (محیط زیست)، کنشگری خود را آغاز کند. او با وسواس هرچه بیشتر، تمام عوامل تمدن امروزی را که می‌تواند منجر به افزایش گازهای گلخانه‌ای بر روی کره زمین شود، جمع‌آوری و طبقه‌بندی کند و خودش نیز در زندگی روزمره‌اش صادقانه وفادارانه به آنها عمل می‌کند و اعتراض‌های خود را متوجه سیاستمدارانی می‌کند که جهان را غیر قابل زیست برای انسان‌هایی مانند او کرده‌اند. او به همین علت مادرش را که به علت حرفه‌ای نیاز به سفرهای هوایی دارد، با سوارشدن بر هواپیمای منع می‌کند و خودش نیز در سفر به نیویورک به‌جای هواپیمای، در ۱۵ روز از پلیموت بریتانیا تا نیویورک را با قایقی سفر را آغاز می‌کند که از انرژی خورشیدی و توربین زیر آبی استفاده می‌کند. بدیهی است که فعالیت استثنائی گرتا تونبرگ ۱۶ساله سوئدی و تبدیل‌شدن آن به یک جنبش دانش‌آموزی ایام تعطیلی با جمعه‌ها، احتیاج به فراهم‌بودن شرایط اجتماعی از نظر سیاسی و اقتصادی از طرف بخشی از سرمایه‌داری حاکم در قالب نئولیبرالیسم جهانی دارد؛ اما این نکته هم شایان اهمیت است که حتی اتفا تک‌افتاده با مغز گریزنده از روابط اجتماعی در طیف اسپرگر نیز می‌تواند خلاقانه و هوشمندانه برای هدف‌های بهبودبخشانه، به حال جامعه بشری به کار گرفته شوند. به معنایی می‌توان ادعا کرد که حتی مغز در چنین شرایط سخت به‌ظاهر ناتوان در ایجاد ارتباط اجتماعی نیز همچنان

مغز اجتماعی – ۸۵

چگونه نوجوانی جمع‌گریز رهبر جنبشی همه‌گیر می‌شود؟

اجتماعی می‌ماند. این سندرم اولین‌بار از سوی اسپرگر، متخصص بیماری‌های کودکان اتریشی در سال ۱۹۴۰ شرح داده شد و به همین نام باقی ماند و در قالب طیفی از اتیسم طبقه‌بندی شد. در این سندرم، ابتلای پسران چند برابر دختران است؛ ولی الیور ساکس، نورولوژیست معروف، در کتاب پرترفدار «انسان‌شناسی روی کره مریخ» (۱۹۹۵)، به تفصیل سه مورد را شرح می‌دهد که در میان آنها «نادیا» که به اتیسم شدید مبتلا بوده، در سه سال و نیمی در حالی که قادر به تکلم نیست، در طراحی‌های خود به درجه‌ای از توانایی از لحاظ فضاشناسی، بعد، زاویه، سایه و پرسپکتیو می‌رسد که به‌طور معمول کودکی با سه برابر سن او نیز نمی‌تواند برسد؛ اما با افزایش سن و پیشرفت توانایی سخن‌گفتن، قدرت نقاشی‌کشیدن او پیشرفت می‌کند. مورد دیگر «جسی پارک» مبتلا به اتیسم است که نقاشی‌های درخشان او درگیری و حساسیت‌های بیش از اندازه حسی او را نشان می‌دهند. او در نقاشی‌های خود نیز مانند گرتا تونبرگ نگران جزئیات دقیق در اتفاقات جوی و معادلات بین سیارات و کهکشان‌ها به‌خصوص در شب و وضع ناامن همراه با صدهای مرموز در ماشین تئویه ساختمان است و در پی یافتن توجیه محاسباتی و نظم ریاضی و هندسی برای آنهاست تا بتواند بر هراس‌ها، ترس‌ها و اضطراب‌های خود غلبه کند. سومین مورد، «تمپل گراندین»، پروفیسور جانورشناس معروف آمریکایی است که مبتلا به سندرم اسپرگر است و هنوز یکی از میلفان تأثیرگذار در توصیف توانایی‌های استثنائی در این سندرم است. شاید به همین دلیل است که گرتا تونبرگ، سندرم اسپرگر خود را مایه ابرقدرت‌بودن خود می‌داند. او دانشمندی که بیشتر از همه درباره سندرم اسپرگر مطالعه و کندوکاو کرده‌اند، مایکل فیتز جرالد، روان‌پزشک ایرلندی است که بیش از ۹۰۰ مورد اسپرگر را بررسی کرده است. در میان اسپرگرهای خلاق، او به‌طور دقیق به جزئیات شخصیت و کارهای هانس کریستین آندرسون، نویسنده مشهور ادبیات کودکان دانمارکی، می‌پردازد که به نظر او با نشانگان اسپرگر مطابقت کامل دارد. دیگر پژوهشگر فعال در این زمینه، پروفیسور روان‌شناس تونی اتوود است که چند مشخصه گرتا تونبرگ را به‌عنوان یک اسپرگری برجسته می‌کند که عبارت‌اند از دقت در جزئیات امر مورد علاقه، صراحت، صداقت و عدالت‌جویی. بدیهی است همه مبتلایان به طیف اتیسم و ازجمله اسپرگر، لزوما خلاق و دارای توانایی‌های هوشمندانه در زمینه‌ای خاص نیستند. اگر هم چنین توانایی‌هایی داشته باشند، بسیاری از موارد این شانس را ندارند که بتوانند آنها را در شرایط فرهنگی و اجتماعی خود عرضه کنند؛ ولی نگاهی به فهرست طولانی بزرگانی در زمینه علم، هنر و ادبیات که با توجه به زندگی‌نامه‌شان در طیفی از سندرم اسپرگر قرار می‌گیرند، تنها شگفتی و حیرت برمی‌انگیزاند؛ زیرا پس از مشاهده این فهرست می‌توانیم از خود بپرسیم چه دنیای سترونی روبه‌رو می‌شدیم. پژوهش‌های اولیه من نشان می‌دهد که در میان هنرمندان معاصر، عباس کیارستمی بسیاری از ویژگی‌های سندرم اسپرگر را در زندگی و کارهای هنری خود نشان می‌دهد که در فرصتی مناسب آنها را عرضه خواهم کرد.

کودک همسایه

۱۴ هزار کودک افغان و خشونت شدید

گزارشی که درباره کودکان و درگیری‌های مسلحانه در این کشور ارائه کرده، درگیری‌های زمینی و بقایای مواد منفجره باقی‌مانده را از دلایل آسیب به کودکان می‌داند. گوترش گفت: «ما می‌دانیم که به‌خاطر مسائل فرهنگی، اجتماعی، ترس از انتقام‌گیری و معافیت از مجازات، در بسیاری موارد از شکایت صرف‌نظر می‌شود». کودکان افغان درگیر آسیب‌های متعددی هستند. طبق گزارش سال قبل سازمان ملل، کودکان کارگر نیز در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار دارند. بسیاری این کودکان با خشونت در محل کار، آزار و اذیت جنسی، کار بالاتر از حد توان و بدرفتاری روبه‌رو هستند.



تمام طرف‌های درگیر در این خشونت سهیم هستند و این کودکان هستند که بار صدمات شدید منازعه مسلحانه را بر دوش می‌کشند». گوترش در چهارمین

پیشخوان

چشم‌انداز و تاکسی‌های اینترنتی

شماره جدید «چشم‌انداز ایران» منتشر شد. این دومانه‌امه این‌بار درباره تاکسی‌های اینترنتی پرورنده‌ای را تهیه کرده با عنوان «لقمه نانی که از زیر سنگ درمی‌آید» که ماجرای صورت‌های آفتاب‌سوخته و حقوق پایمال‌شده و گزارش‌ی میدانی دربارۀ سختی‌های کارکردن در این تاکسی‌ها را بیان کرده است. لطف‌الله میثمی به عنوان سردبیر و مدیرمسئول این نشریه، مقاله‌ای درباره انتخابات ۹۲ و آیت‌الله هاشمی نوشته است. چالش‌های پیش‌روی شورایاری‌ها نیز پرورنده‌ای مفصل است که ابعاد گوناگون این کنش شهری را

زبان مادری

پارادوکس‌های زبان



اردشیر رستمی

● زبان از ابزارهای مهم و حامل فرهنگ و نگرش اقوام است و پاسدار تاریخ هر تمدنی و با آن می‌توان به جهان و اجتماع تنوع بخشید و آن را از یک‌نواختی خارج کرد. مرگ زبان پایان بسیاری از چیزهاست؛ قصه‌ها، نمایش‌ها، آیین‌ها، شعرها، باورها، نایش‌ها، تعلیم‌وتربیت، گذشته و آینده که این اتفاق به‌سرعت در حال پیش‌روی است. دلایل بسیاری برای ازبین‌رفتن زبان وجود دارد، عمده‌ترین آنها نازایی و نازیبایی و عقب‌ماندگی از شتاب زیستی است. ولی مهم‌ترین آن، تولیدکردن دانش است. تولیدکنندگان علم نام کلمه خود را به ابزارها و امکان‌های بهره‌مند از آن می‌دهند که کاربـسران باید با آن آشنا باشند که بتوانند بهره‌مند شوند. مؤسسات واژه‌گزینی معادل مانند فرهنگستان‌ها در هر کشور و به هر نامی که باشد، کاری از دستشان ساخته نیست. آنها فقط کمی شتاب این جریان طبیعی و بحق را کُند می‌کنند و چون دریافت دقیقی از علت تولد و تعیین کلمه به نیازها ندارند، از فهم و دلیل تبلور آنها نیز دور بوده و به‌جز استثنائاتی اصطلاحات به دور از منطق و زیبایی‌شناسی خلق می‌کنند که بیشتر مضحکه مردم می‌شوند که نمونه‌هایش را در لطیفه‌های رایج در کشورمان مشاهده می‌کنیم.

زبان از ابزارهای آسان‌سازی زندگی و دست‌یابی به تمایلات است، نه سخت‌کردن آن. برای همین در فرهنگ‌هایی که حتی تهدید خارجی هم نمی‌شوند، خودبخود و در طول زمان وارثان آنها را تغییر می‌دهند مانند تمام زبان‌ها و این نگرانی بی‌دلیل حکیم فردوسی، بیش و بیش از همه رخ داده است، آنجا که می‌گوید:

ز ایران و از ترک و از تازیان/ نژادی پدید آید اندر میان/ نه دهقان نه ترک و نه تازی بود/ سخن‌ها به کردار بازی بود

حکیم فردوسی شاید به این توجه می‌کرد که انسان نباید دنبال زبان راه بیفتد که اگر این‌گونه می‌بود ما به دوران بسیار پیش از او باز می‌گشتیم. زبان‌ها با هم مرآمده دارند، از مهدیگری می‌آموزند و زیاتر و کاربردی‌تر می‌شوند. آینده آدمی به سوی یک فرهنگ پیش می‌رود؛ فرهنگی که در آن تاریخ و تولیدات علمی‌اش در هر منطقه‌ای از جهان سهم خود را خواهد داشت؛ برای مثال، کلمه پارتیزان که از پارت‌های جنگجو گرفته شده بود و برای توصیف رزم‌هایشان به آن استناد می‌کردند، این واژه پس از صدها سال هنوز هم زنده است. ده‌ها نمونه از این کلمات در زبان انگلیسی وجود دارد ولی این اتفاق متعلق به گذشته است و ما امروز سهم چندانی از علم و ترویج کلمه برای مکالمه جهانیان دیگر نداریم چون در قطار تمدنی معاصر، مسافراتی بیش نیستیم. مانند بسیاری از کشورها و این باعث تأسف توهّم‌باوری خطرناک است. برای سهیم‌بودن در آینده، هر کس در هر رشته‌ای باید بهترین را باشد تا شاید بتواند تأثیری بر آن داشته باشد. متأسفانه امروزه به‌جز خشونت و ترور و بنیادگرایی واژه‌هایی از شرق به غرب انتقال نمی‌یابد، اما از سوی دیگر، اگر به موضوع بحثمان نگاه کنیم زبان عامل دوری انسان‌ها هم هست. صحبت در این باره کمی جنبه احساسی به خود می‌گیرد، ولی به گمان من مهم است. کلمات گاهی برای اعلان وضعیت به کار می‌روند و این نشان از بی‌خبری از هم دارد. ناظم حکمت در شعری می‌گوید:

جدایی یعنی اینکه من حال تو را از زبان خودت بشنوم/ جدایی یعنی اینکه من ضریان قلبت را از گذاشتن دستم بر روی نبضت بفهم/ جدایی یعنی اینکه با تو باشم با من باشی ولی با هم نباشیم/ جدایی پلی است میان ما حتی زمانی که با هم زانو به زانو نشسته باشیم

را میوز روشن، شاعر جمهوری آذربایجان که می‌گوید:

شاید من گرگ بودم در نخستین روزهای دنیا/ زمانی که زبان در کار نبود/ زمان زیبایی هر چیز در دنیا بود، مورچه و فیلش بی‌نام/ بوته و خارش بی‌نام/ زمان شنای پرندهگان زمان پیرواز ماهیان بود/ نیاز به زبان نبود/ هر چیز که بود زیبا بود/ در زیباترین روزهای دنیا/ گرگ هم زیبا بود

با حضرت مولانا می‌فرماید:

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان/ ای بسا دو ترک چون بیکانگان/ پس زبان همدلی خود دیگر است/ همدلی از هم‌زبانی بهتر است

در میان مکالمات روزمره نیز می‌بینیم که زبان دیگر کارکرد چندانی ندارد. حرف‌های پرتکرار، کلمات همسو با پاسخ‌های مشابه برای سپری‌کردن لحظات بی‌دلیل، احوال‌پرسی‌های بی‌معنا و تکراری با پاسخ‌های یکسان همه عدم از درک و دوری از هم دارند. آینده آدمی قابل تصور و تصویر نیست، ولی آنچه به نظر می‌آید پالوده‌پالوده و خلاصه‌شدن همه چیز از مؤلفه‌های آن است. زبان به سمت کدها و نشانه‌ها می‌رود، زیرا مسائل بشری مسائل دیگری فارغ از امروز و زیبایی‌شناسی‌های آن و ارزش‌های آن خواهد بود. گریزی هم از آن نیست، اگر هوشمند باشیم به نقش‌داشتن در آن بیشتر فکر می‌کنیم تا مانع‌تراشیدن.